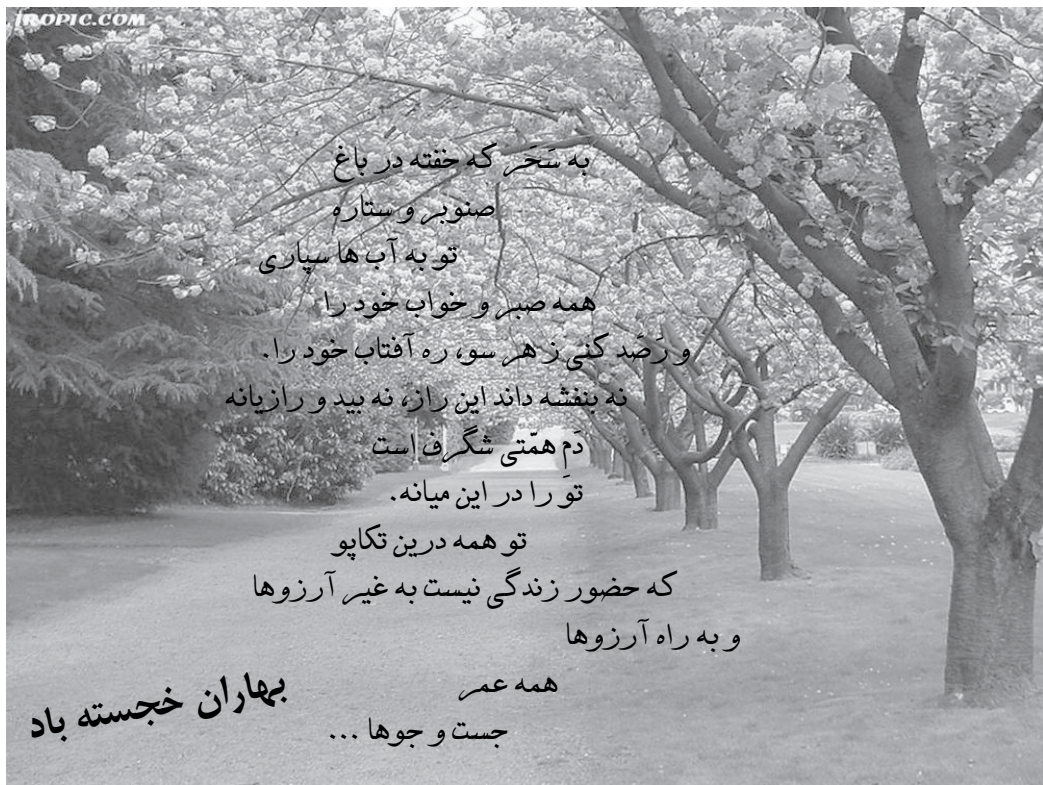


تحركات انتخاباتی و نه به انتخابات!



به سحر که حفته در باغ
صنوبر و ستاره
تو به آبها سپاری
همه صبر و خواب خود را
و رُصد کنی زهر سو، ره آفتاب خود را.
نه نفشه داند این راز، نه بید و رازیانه
دم همتی شگرف است
تو را در این میانه.

تو همه درین تکاپو
که حضور زندگی نیست به غیر آرزوها
و به راه آرزوها

همه عمر
جست و جوها ...
بهاران خجسته باد

تولید کنندگان اصلی ثروت یعنی کارگران و شرایط زندگی آنان اهمیتی ندارد. شهرهای باد کرده و آلودگی محیط زیست هم برایشان اهمیتی ندارد. بنابراین بطور کلی اختلاف بر سر اقتصاد مقاومتی و اجرای آن، دعوای میان جناح‌های مختلف سرمایه‌داران حاکم بر کشور است که در برابر ضرورت‌های مقابل پای شان، یعنی کارآمد تر کردن و سودآور کردن سرمایه و چرخش آن، اختلاف دارند. این اختلاف کمترین ربطی به منافع مردم ندارد. اگر سرمایه‌داری می‌توانست نابرابری را از میان ببرد، جنگ‌ها را خاتمه بدهد آوارگی و فقر را تولید نکند که دیگر سرمایه داری نمی‌شد.

برجام و نتایج آن از دیگر موضوعاتی است که در آستانه انتخابات محور تبلیغاتی جناح‌های هیئت حاکمه شده است. جناح موسوم به دولت روحانی مدعی است که در نتیجه اجرای برجام وضعیت زندگی و معیشت مردم بهبود پیدا کرده است و قراردادهای امپریالیستی و یکان‌های نرخ تورم را شمارش می‌کند. در دور قبلی انتخابات روحانی با استفاده از **ادامه در صفحه بعد**

واردات مواد اولیه و قطعات یدکی چندان خدمتی به بهبود وضعیت اقتصادی نمی‌کند. برخی‌ها مانند جناح روحانی منظورشان از اقتصاد مقاومتی یعنی اینکه چرخ تولید سرمایه بچرخد و سرمایه‌های خارجی با کمترین مشکلات بیایند و تولید را به راه بیندارند. اقتصاد به هر قیمتی باید رشد کند. حالا یا با فروش نفت و گاز، یا سد سازی و انبوه سازی مسکن. برای‌شان مهم نیست که با هر تکان در بحران اقتصادی جهانی جمعیت بزرگی از نیروی کار به همراه آن بیکار شوند. مهم نیست که هزاران هزار نفر در بلوچستان از فرط بی آبی و گرسنگی آواره شوند. مهم نیست که محیط زیست به مرز مرگ برسد. مهم رقم رشد مثلاً شش درصدی اقتصاد است.

تقسیم کار اجتماعی اصلی در اقتصاد ایران میان صاحبان ابزار تولید و سرمایه و خیل عظیم کارگران و زحمتکشان است که فاقد ابزار تولیدند و این سرمایه داران کلان هستند که برای کسب حداکثر سود بر شدت استثمار می‌افزایند، دستمزد کمتر می‌پردازند و برایشان سرنوشت

شده است. برخی اوقات می‌گویند منظور از اقتصاد مقاومتی، رسیدن به خودکفایی است. در زمان ریاست جمهوری احمدی‌نژاد و اوج تحریم‌ها خامنه‌ای و شرکا مرتب می‌گفتند تحریم خوب هم هست چون باعث خودکفایی ما می‌شود. اما دستیابی به «خود کفایی» در چارچوبه سیستمی که تاروپودش از موضعی تبعی و وابسته به اقتصاد جهانی سرمایه داری امپریالیستی وصل است، امکان پذیر نیست. همانطور که دیدیم اقتصاد در دوره احمدی‌نژاد تحت تاثیر تحریم‌ها تا سر حد فروپاشی پیش رفت، هرچند برای قشرهایی از سرمایه‌داران بزرگ نفت خوار و رانت خوار انگل صفت و واسطه‌هایشان اوضاع بد نبود و میلیاردها دلار سود بردند. ماجرای بابک زنجانی که ماموریتش دور زدن تحریم‌ها و فروش نفت بود از دید هیئت حاکمه نوعی «اقتصاد مقاومتی» به‌شمار می‌آمد. برخی اوقات هم منظور از اقتصاد مقاومتی تولید به اصطلاح ملی است. یعنی در واقع تولید با استفاده از درصد بالایی ابزار تولید و مواد اولیه وارداتی و گذاشتن نام ایرانی بر آن. این نوع تولید هم با توجه به وابستگی برای

زمان زیادی به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری در اردیبهشت ۹۶ باقی نمانده است و هیئت حاکمه خود را برای برگزاری نمایش مهندسی شده دیگری آماده می‌کند. جناح‌های مختلف حکومتی هر یک تلاش می‌کنند تا راهکاری برای زمان انتخابات با توجه به درس‌گیری از بحران‌های گذشته به‌خصوص بحران فراگیر سال ۸۸ ارائه دهند. خامنه‌ای به مقامات حکومتی توصیه کرده کاری کنند که انتخابات دو قطبی نشود و گفته تجربه سال ۸۸ ادا نباید تکرار شود. اما بحرانی که گریبان جمهوری اسلامی را گرفته بسیار سخت‌تر و همه جانبه‌تر از آن است که بتوان با نصیحت و توصیه آن ران مهار کرد. طلیعه اوجگیری تضادهای حکومتی از همین حالا پیداست. سیاست خارجی، برجام، ارتباط با امپریالیست‌ها، فشارهای منطقه‌ای و بین‌المللی از یک طرف؛ و تراکم فساد و اختلاس و گسترش فقر و اقتصاد ورشکسته از طرف دیگر، به محورهای کارزار انتخاباتی جناح‌ها تبدیل شده است.

کماکان تمرکز جناح‌های مختلف در کارزار انتخاباتی برای قشرهای مختلف اجتماعی، به‌روی اقتصاد و چگونگی سر و سامان دادن آن است. حمله‌ی خامنه‌ای به دولت روحانی با گفتن اینکه اقتصاد مقاومتی شکست خورده و پاسخ متعاقب روحانی به او که بیخود می‌گویند اقتصاد مقاومتی قطعاً پیروز شده است، حملات روزمره جناح موسوم به اصول‌گرا در مورد شکست برجام و ناکامی در بهبود وضعیت اقتصادی و دفاع کامل دولت روحانی از آن، همه نشان از تشدید شکاف در بالا دارد. اقتصاد مقاومتی که خامنه‌ای ورد زبانش است و روحانی و دیگران هم استفاده می‌کنند عبارتی بی‌معنا است که امروز تعبیر و تفسیر آن تبدیل به یکی از اختلافات درون حاکمیت

تحركات انتخاباتی...

فضای تحریم‌ها و سقوط اقتصاد و با وعده پایان دادن به تحریم‌ها و تعامل با غرب توانست بخش‌هایی از جامعه را جلب کند. امروز نیز خواهان ادامه همان سیاست است و یک «برگ برنده‌اش» سیاست‌های منطقه‌ای جمهوری اسلامی و ایجاد «ثبات و امنیت» در کشوری است که اغلب همسایگان‌اش در جنگ و آشفتگی به سر می‌برند. این‌ها به روی جلب حمایت از طبقه بزرگ میانی در شهرها حساب باز کرده اند و تلاش می‌کنند با زهم شرایطی را فراهم کنند که مردم از ترس آفتی به مارهای چند سر پناه ببرند. مثلا هر روزه در برخی رسانه‌ها گفته می‌شود که امکان رد صلاحیت روحانی موجود است و ممکن است احمدی نژاد بار دیگر به صحنه برگردد. در برابر جناح دیگر از فقر روزافزون حرف می‌زند و چرتکه را به روش دیگری می‌اندازد. احمدی نژاد که به شدت آبرو باخته شده بود حالا با نشان دادن آسیب‌های اجتماعی، تحریم‌های تازه‌ای که آمریکا در پی آزمایشات موشکی جمهوری اسلامی وضع کرده، با معرفی بقایای عنوان جانشین خودش می‌کوشد تا این جناح دوباره وارد عرصه مبارزه انتخاباتی شود. این‌ها مثل انتخابات دوره نهم و دهم که منجر به ریاست جمهوری احمدی نژاد شد می‌خواهند بر موج ناراضی قشرهای فقیر در شهر و روستا و توده بزرگ حاشیه‌نشینان سوار شده و با دادن وعده‌هایی مانند پرداخت یارانه ۲۵۰ هزار تومان به جای ۴۰ هزار تومان، حمایت آنان را جلب کنند. اما ساده‌انگاره است اگر فکر کنیم این «دو قطبی» خیلی صاف و روشن است. این‌ها مرتبا در هم می‌آمیزند، به ابزارهای گوناگون برای کشاندن مردم به پای صندوق‌های رای متوسل می‌شوند و صحنه‌ی سیاست را تیره می‌کنند.

روی کار آمدن رژیم فاشیستی ترامپ در آمریکا و تهدیدهای وی مبنی بر افزایش فشار بر جمهوری اسلامی، حمایت از عربستان سعودی و اسرائیل و به‌طور کلی سیاست‌های جهانی و منطقه‌ای رژیم ترامپ از یک طرف در برابر جمهوری اسلامی ضرورت یک دست شدن و متمرکز شدن را قرار می‌دهد از طرف دیگر تنازعات درون حاکمیت و گرایش‌های مختلف و راهکارهای‌شان، شکاف درون هیئت حاکمه اسلامی را بیشتر کرده است. جمهوری اسلامی تلاش خواهد کرد تا به هر وسیله‌ای قشرهای مختلف مردم را به پای صندوق‌های رای بکشاند. این انتخابات از نقطه نظر

نمایش قدرت در میان تضادهای بزرگ منطقه‌ای و فشارهای وارده بر جمهوری اسلامی از جانب امپریالیسم آمریکا، برای‌شان اهمیتی بسیار دارد. آن‌ها بار دیگر می‌خواهند از مردم و رای‌شان مایه بگذارند و به پشتوانه آن، موقعیت شکننده خود را محکم کنند، امتیاز بگیرند و نظام‌شان را تداوم ببخشند. آن‌ها از هم اکنون فضای جامعه را بیش از پیش امنیتی کرده و به دستگیری و زندانی کردن گسترده فعالین عرصه‌های مختلف اجتماعی دست زده‌اند. در واقع قصد مرعوب کردن مردم را دارند. از طرف دیگر بازار وعده و وعیدهای انتخاباتی را داغ کرده اند. بسیاری از مردمی که در انتخابات قبلی به وعده‌های روحانی مبنی بر پایان دادن به تحریم‌ها و به گردش در آوردن چرخ تولید و آزادی‌های اجتماعی و «حقوق شهروندی» دل بسته بودند، امروز به‌وضوح می‌بینند که اوضاع عمومی و سرکوب‌های اجتماعی دست کمی از دوره‌ی احمدی نژاد ندارد. با این وصف کماکان این گرایش را دارند که بگویند «حالا ببینیم چه می‌شود. موقع رأی‌گیری تصمیم می‌گیریم». آن‌ها نومیدانه خود را ملزم به «انتخاب» می‌بینند و قادر نیستند از درون این چرخه‌ی مرگبار «دو قطبی» بیرون بیایند. اشتباهی تکرار شونده. این جامعه باید از فرآیند دو قطبی زشت و ارتجاعی و یک محتوای «اصلاح طلبان - اصول‌گرایان» و یا «میانه‌روها - اصول‌گرایان» بیرون بیاید. راه‌هایی از نکتت جمهوری اسلامی از مسیر انتخابات از نوع «دمکراسی» اسلامی نمی‌گذرد. شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی بیراهه و اتلاف وقت است که مماشات گرایان رنگارنگ آن را موعظه می‌کنند. راه چاره بپاخاستن، آگاه شدن و سازمان یافتن برای سرنگونی قهری این نظام و جایگزینی نظام و روابط اقتصادی اجتماعی سیاسی‌ای از نوع دیگر است که در آن توده‌های مردم با همکاری و تعاون و در روابطی فارغ از ستم و استثمار، جامعه و خود را شکوفا می‌کنند. راه چاره پیوستن توده‌های مردم از قشرهای مختلف به ما کمونیست‌های انقلابی است که می‌دانیم چگونه باید راه‌هایی را بسازیم، بدیل جامعه‌ی نوین سوسیالیستی را در برابر این نظام ستمگر ضد مردمی داریم و با کوله‌باری از تجارب گرانها و درس‌آموزی از جوانب مثبت و منفی تاریخ جنبش بین‌المللی کمونیستی و در این راه حرکت می‌کنیم. ■

«آتش»



خرید و فروش کلیه در ایران پدیده‌ای رایج است. ما که در شهرهای مختلف ایران زندگی کنیم، تجربه‌ی مواجهه با آگهی‌های خرید و فروش کلیه را داریم. در تهران انجمن خیریه‌ی حمایت از بیماران کلیوی ایران کمی قرار دارد. وارد خیابان که می‌شوی با انبوهی کاغذهای تقاضای خرید و فروش چسبیده به دیوار روبه‌رو می‌شوی. گاهی هم دلالاتی از کنارت رد می‌شوند و می‌پرسند: «می‌خری یا می‌فروشی؟ گروه خونیت چیه؟» گسترش استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی نیز تریبون جدید و وسیع‌تری برای این کار فراهم کرده‌است. دیدن این صحنه‌ها چراغ دو نکته را در ذهن انسان روشن می‌کند؛ اول، نیاز افراد به پول فروش کلیه؛ دوم میزان بالای بیماری‌های کلیوی در کشور. حداقل بین ۱۰ تا ۱۵ درصد افراد جامعه یعنی از هر ۱۰ نفر ۱ تا ۲ نفر به بیماری‌های کلیوی مبتلا هستند.

آمار رسمی در دست نیست؛ اما رئیس انجمن خیریه‌ی حمایت از بیماران کلیوی در سال ۹۱ اعلام کرده: «به‌طور میانگین به‌ازای هر بیمار کلیوی که در انتظار پیوند است، صرف‌نظر از گروه خونی، حداقل ۴ متقاضی فروش وجود دارد و این امر سبب شده بعضی از فروشنده‌ها در گروه‌های خونی کم‌طرفدار نظیر A+ حاضر به فروش کلیه‌ی خود با قیمتی حتی کم‌تر از شش میلیون تومان باشند». او می‌گوید: «اکثر کسانی که می‌آیند کلیه بدهند بیکارند و هزینه‌های زندگی به آن‌ها فشار آورده است... شهرستانی‌ها خیلی بیشتر با همین هزینه راضی به دادن کلیه می‌شوند. چرا که بیکاری در شهرستان‌ها بیشتر است... پیش‌ترها بسیار دیده می‌شد که اعضای خانواده برای اهدای کلیه به عزیزشان پیشقدم می‌شدند اما این روزها کمتر دیده می‌شود چرا که آن‌ها می‌گویند حالا که تمکن مالی داریم کلیه می‌خریم!»

تبدیل عرصه‌ی سلامت عمومی به بازار، تابع سیاست‌های کلانی است که در حرف‌های اخیر یکی از نمایندگان مجلس بیان شد. دکتر حسینعلی شهریاری عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس گفت: «چه اشکالی دارد وقتی که فرد در فقر به سر می‌برد و با دریافت ۲۰ الی ۳۰ میلیون زندگی‌اش متحول می‌شود این کار را انجام دهد». معنای این حرف این می‌شود که: «مرضی، فقیری، بیکاری و... مشکل خودته، یا حلش کن یا بمیر!» درست است، «میلیون تومان» در زندگی بسیاری از ایرانیان یک رویای دست‌نیافتنی است. این را مقایسه کنید با مبالغ هنگفت اختلاس‌های ریز و درشتی که از درز اختلاف‌های قطب‌بندی‌های مختلف قدرت بیرون می‌زند و رانت‌ها و حقوق‌های عجیب و غریبی که نصیب عده‌ای می‌شود. سلامت، عرصه‌ای وسیع و چندبعدی

است. ابعاد مختلف سلامت مشتمل بر جسمی، روانی و اجتماعی می‌شود. وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، متولی سلامت در کشور است. نظام سلامت کشور نیز مانند عرصه‌های دیگر همواره مبتنی بر تضاد و تبعیض طبقاتی شدید بوده است. پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی، طرح تحول نظام سلامت را تدوین کرد. این طرح که به‌دنبال «محافظت مالی» مردم در قبال هزینه‌های سلامت، ارتقای کیفیت و افزایش دسترسی به خدمات درمانی بود از ۱۵ اردیبهشت ماه سال ۱۳۹۳ در بیمارستان‌های دولتی سراسر کشور به اجرا درآمد. بررسی و نقد جنبه‌های مختلف این طرح، هدف این مقاله نیست اما در بهترین حالت، طرحی است که کارکرد یک مُسکن را دارد که بر درمان متمرکز است درحالی‌که بعد پیشگیری و بسترسازی را مغفول گذاشته است. از همان ابتدا نقدهای جدی در اجرایی بودن و نتیجه‌بخش بودن آن وجود داشت و اکنون با گذشت زمان ناکارآمد بودنش ملموس‌تر است. در چهارچوب چنین دیدگاه و برنامه‌هایی است که درصد بیماری‌های جسمی و روانی جامعه مدام در حال افزایش است و بار اقتصادی درمان هم بار مضاعف بر درد بیماران می‌گذارد. ریشه‌ی آسیب‌هایی مانند کلیه‌فروشی، فقر و مشکلات اقتصادی و کالانگاری روابط انسانی است. دولت حسن روحانی درحالی با وعده‌ی چرخاندن چرخ اقتصاد و معیشت مردم روی کار آمد که اقتصاد کشور در مرز نابودی قرار داشت و این بار سنگین بر دوش مردم و اقشار زحمتکش بوده و هست. رییس دولت، وعده‌ی تغییرات و چرخیدن چرخ زندگی مردم را داد. چرخیدنی که یا امید به سرمایه‌های خارجی داشت یا ریاضت‌کشی بیشتر مردم و البته، هزینه‌های هر دو گزینه را توده‌های مردم با فوق‌استثمار شدن و نابودی زندگی پرداخت می‌کنند. نه‌تنها صد روزی که وعده داده شده بود، بلکه چهار سال دولت روحانی نیز مانند دولت‌های دیگر این نظام گذشت و از وعده‌ی تغییر، چیزی بیرون نیامد جز آمار بالای فقر، بیکاری، اعتیاد، مهاجرت و حاشیه‌نشینی، کودکان کار، تن فروشی، خودکشی و غیره. امید دوباره بستن به انتخابات و تشویق مردم برای رأی دادن، تلاش برای حفظ وضع موجود خواهد بود و خیانت به تمام درکشیدگان از این وضعیت. چه دولت روحانی سر کار باشد چه احمدی‌نژاد،

ادامه در صفحه بعد

خاتمی یا سایرین، فرقی ندارد این نظام، قادر به ایجاد تغییر اساسی در جهت منافع مردم نخواهد بود زیرا شرایط موجود ایران هم جزئی است از نظام جهانی سرمایه‌داری و اصول و ارزش‌های کالایی که تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی و حتی جسم و ذهن افراد را درگیر کرده است.

کالایی شدن نیروی کار و کل روابط اجتماعی و انسانی در عصر سرمایه‌داری و فقر گسترش‌یافته در لایه‌های جامعه به جایی می‌رسد که فرد مجبور می‌شود برای گذران حداقلی چند صباح‌امور، بخشی از بدن خود را بفروشد. جایگاه و پایگاه اقتصادی و اجتماعی فرد مشخص می‌کند که حق زندگی با اندام‌هایش را دارد یا نه. بر مبنای چنین ساختاری ارزش‌هایی مانند توجه به نیازهای هم‌نوعان و کارهایی مانند اهدای داوطلبانه‌ی اعضا برای کاهش آلام دیگران، جایگاهی ندارد. مناسبات و ارزش‌های سرمایه‌داری که به‌عنوان اصول برتر و تغییرناپذینی جوامع انسانی معرفی می‌شوند از یک سو انسان‌ها را روزبه‌روز بیشتر به فقر و فلاکت می‌کشاند و از سوی دیگر، آن‌ها را به سطح جعبه ابزار تقلیل می‌دهد. باید از خود پرسید این چه نظامی است که این‌گونه، کالایی به اسم انسان می‌سازد و زیر چاقوی اجبار طبقاتی، قطعه‌قطعه می‌کند و به حراج می‌گذارد؛ چرا انسان برای زنده ماندن باید یکی از اعضای بدن خود را بفروشد؛ این چه نظامی است که از جان و تن و اندام انسان‌ها تغذیه می‌کند؛ این چه نظامی است که برای پیشبرد منافع خود، ارتش ذخیره‌ی کار چند صد میلیون نفری در دنیا ایجاد و آن‌ها را وادار به اندام‌فروشی، نوزادفروشی، تن‌فروشی و... می‌کند؛ اصول و ارزش‌هایی را که بر مبنای چنین نظامی ساخته می‌شود، مقایسه کنید با اصولی که در دولت‌های سوسیالیستی حاکم بود. چنین انقلابی (۱۹۷۶-۱۹۴۹)، تساوی‌گرایانه‌ترین نظام پزشکی دنیا را بر مبنای خدمت به مردم و رساندن خدمات پزشکی ضروری به کل جمعیت برقرار ساخت. میانگین نرخ مرگ و میر در شانگهای و پکن پایین‌تر از نیویورک بود. کارگران و دهقانان چینی با این‌که خود هم مشکلاتی داشتند اما تحت تاثیر آموزه‌های سوسیالیستی و در راه تلاش برای رسیدن به دنیایی متفاوت و کمک به پیشرفت انقلاب در سطح بین‌المللی، کار داوطلبانه انجام می‌دادند. انقلاب در شوروی سوسیالیستی (۱۹۵۴-۱۹۱۷) روابط نوینی را متولد کرد. در شرایط وخیم جنگ داخلی توده‌های مردم درست برعکس روابط درون جوامع سرمایه‌داری که تولیدکننده‌ی ایدئولوژی خودپرستانه‌ی «اول من» است، وارد کار تعاونی داوطلبانه برای خدمت به کل جامعه شدند. آن‌ها برای حفظ سلامت و بهداشت مردم و شهرها که گرفتار آلودگی‌های وحشتناک شده بودند آستین بالا زده و دست به فعالیت عظیم زدند و دولت سوسیالیستی مشوق

این حرکت بود. آن‌ها نشان دادند که آن‌چه سرمایه‌داری و همه‌ی نظام‌های طبقاتی به عنوان «ذات بشر» قلمداد می‌کردند، افسانه‌ای بیش نیست. لازمی برقراری مجدد چنین روابطی، خلاص شدن از نظام سرمایه‌داری و حرکت به سوی اقتصاد با برنامه‌ی سوسیالیستی است که در آن به‌جای مرکزیت سود، برطرف کردن نیاز انسان‌ها مرکزیت دارد. ریموند لوتا در اثری با عنوان «سوسیالیسم میلیون‌ها بار بهتر از سرمایه‌داری است و کمونیسم، جهانی از آن هم بهتر است» می‌گوید: «...در زمانی زندگی می‌کنیم که ابدی بودن سرمایه‌داری را با شیپور جار می‌زنند. به ما می‌گویند، قرن بیستم حکم خود را صادر کرده است: تجربه‌ی سوسیالیسم، شکست خورده و فقط می‌تواند شکست بخورد. ما را با این تبلیغات که بدیلی برای سرمایه‌داری وجود ندارد و این‌که سرمایه‌داری نظم طبیعی امور است، بمباران می‌کنند. به ما می‌گویند، هر چه قدر هم که سرمایه‌داری اشکال داشته باشد، هرگونه تلاشی برای خلاص شدن از شر آن، امور را بدتر خواهد کرد.» اما تجربه‌ی انقلاب‌های سوسیالیستی شوروی و چین در قرن بیستم، خط بطلانی بر این ادعاهاست. مارکس زمانی گفت: «کل تاریخ هیچ نیست مگر دگرگونی دائم «طبیعت» انسان.» سرمایه‌داری هم اصول و ارزش‌ها و روابط خود را پرورش می‌دهد و تقویت می‌کند و آن‌ها را ابدی و ازلی می‌نمایاند اما این‌ها نیز قابل تغییر و جایگزین شدن با اصول انقلابی و کمونیستی است.

در برخورد با پدیده‌های مانند فروش کلیه برای گذران امور زندگی، عده‌ای به خیریه و پرورش انگیزه‌ی ثواب در میان مردم می‌پردازند تا دارا دست‌نار را بگیری و خیری هم برای آخرت خود ذخیره کند؛ عده‌ای از لزوم تغییر در نهادهای مرتبط با سلامت جامعه حرف می‌زنند؛ عده‌ای هم کل صورت‌مسأله را پاک می‌کنند. پرداختن به هر یک از این راه‌کارها، طفره رفتن از اصل ماجرا و ندیدن و نپرداختن به ریشه‌ها و ندیدن نقش حاکمیت طبقاتی در ستم بر توده‌ها است، نظامی که به شکل‌های گوناگون زندگی مردم را قربانی حفظ و بقای خود می‌کند، زنان را فرودست و ضعیف می‌خواهد، وضعیت غیر قابل تحمل محیط زیستی در خوزستان و جنوب کشور را به قضا و قدر و عذاب الهی ربط می‌دهد، اعتراض‌های کارگران را با شلاق جواب می‌دهد، بالا رفتن سود صنعت خودروسازی را بر حق نفس کشیدن انسان‌ها اولویت می‌دهد، با حمایت رانت‌های دولتی، زمین‌خواری و ساخت و سازهای غیراصولی و ناپایمن جان میلیون‌ها نفر را به خطر می‌اندازد. دولتی که در آن سلامت و حیات انسان‌ها کم‌ارزش و بی‌ارزش است نباید سرنوشتی جز برانداخته شدن داشته باشد. ■

ستاره مه‌ری

ژئوپلیتیک خوانی در جماران!

جنایت‌کارترین و ضد مردمی‌ترین دولت‌های حاکم بر جهان گذاشت. ریموند لوتا و همکارانش در نقد نظرات و مواضع آلن بادیهو (دوست و همفکر ژئوپلیتیک) نشان دادند که چگونه خط سیاسی و ایدئولوژیک او با انکار تئوری‌های علم مارکسیسم و مقولاتی مانند طبقه و دولت و حزب در نهایت به نوعی «رفرمیسم حقیر» منتهی می‌شود.^۱ این مسئله در مورد ژئوپلیتیک با شدت بیشتری دیده می‌شود. او در همین برنامه تنها با جمهوری اسلامی که با بخشی از امپریالیست‌های مدافع وضع موجود هم سمت‌گیری می‌کند. دفاع ژئوپلیتیک از تقویت «چپ لیبرال» در آمریکا و نقشی که حزب دمکرات (و امثال برنی سندرز) برای تقویت این «چپ» باید بازی کنند اگر خزیدن به زیر بال و پر بورژوازی امپریالیست و درجه‌ای از رفرم در چهارچوب همین دهشت موجود نیست، پس چیست؟ حمایت او از برآمدن ترامپ (ترامپی که هنوز دکتر ژئوپلیتیک او را فاشیست نمی‌بیند!) ولو با توجیه شوک وارد کردن به «چپ لیبرال»، چیزی جز امید به ساز و کار درون طبقات حاکمه آمریکا است؟! آیا اساساً وظیفه کمونیست‌ها، رهبری مردم در سرنگونی نظام حاکم و نمایندگان آن است یا شوک وارد کردن به ستمگران برای کسب آگاهی لازم از چیستی نیاز مردم؟!

مشکل اساسی امثال ژئوپلیتیک و بادیهو دقیقاً آن‌جا است که روش علمی و مفاهیم تئوریک و تجربی که قادر به دیدن واقعیت و تحلیل و تبیین آن باشد را انکار کرده و به جای آن، مجموعه‌ای نظرات نادرست و باورهای آشفته (دقیقاً همان فانتزی که ژئوپلیتیک از آن حرف می‌زند) را جایگزین آن کرده‌اند. با التقاط و آشفته‌گی نظرات ژئوپلیتیک، واقعیت این‌که معضل اساسی حاکم بر جهان ما چیست و راه حل اساسی عبور و خروج از آن چیست را نمی‌توان شناخت و تحلیل کرد. تمامی پراکنده‌گویی‌های ژئوپلیتیک درباره نظام سرمایه‌داری، راه حل خروج از بحران محیط زیست، ماهیت داعش، چیستی کمونیسم و ضرورت‌های عینی و تاریخی برای رسیدن به آن، ماهیت ترامپ و واقعیت تضاد در هیئت حاکمه آمریکا و غیره عموماً محصول نگرش وارونه او به جهان و خط سیاسی و ایدئولوژیک منتج از آن است. بدون خط صحیح و روش و تئوری علمی، نمی‌توان واقعیت را دید و منطبق با دینامیک‌های ماتریالیستی

ادامه در صفحه بعد

واقعیت، به تغییر آن پرداخت. در کشاکش واقعیت بحران‌ها و تحولات حاد حاکم بر جهان ما، بدون داشتن علم و خطی که به واقع قادر به تحلیل جهان و پیش گذاشتن افق، راه حل، استراتژی و نقشه برای تغییر جهان باشد، نمی‌توان مانع از کشیده شدن به زیر بال و پر بورژوا امپریالیست‌ها و بورژوا اسلامی‌ها شد.

تنها حسن ژیزک در برنامه جیوگی این بود که به ناتوانی‌اش در داشتن ایده‌های منسجم و پاسخ برای بحران حاکم بر جهان اعتراف کرد، اما مشکل این بود که این ناتوانی را به همگان بسط داد. ریموند لوتا چند سال پیش در یکی از تورهای سخنرانی ژیزک وقتی به‌عنوان یک مبلغ و مدافع سنتز نوین باب آواکیان پشت تریبون رفت و از وجود یک راه حل عینی برای پاسخ به این تضادها اشاره کرد، ژیزک قول مناظره بر سر این راه حل و همچنین تجربه موج اول انقلاب‌های کمونیستی و دولت‌های سوسیالیستی را به او داد. اما او هیچ‌گاه به قولش برای مناظره بر سر سنتز نوین کمونیسم و تلاش برای شناخت حقیقت عمل نکرد. چه دفاعش از ترامپ و چه سمت‌گیری‌اش با جمهوری اسلامی در برنامه جیوگی نشان داد چقدر ژیزک به این مناظره نیاز داشت. ■

سیامک صبوری

پانویس:

۱. فایل تصویری این برنامه با عنوان گفتگو با اسلاوی ژیزک و حمید پارسا در یوتیوب موجود است.
۲. اصطلاحی که مراد فرهادپور از اولین مترجمین ژیزک به زبان فارسی، درباره او به کار برد.
۳. لوتا، ریموند؛ نایی دنیا و کی.جی.آی (۱۳۹۴) سیاست‌هایی بخش‌الن بادپو؛ کمونیسمی در قفس دنیای بورژوا. ترجمه از حزب کمونیست ایران (م ل م). نشر اینترنتی. ص ۱۷۷
۴. فایل این بحث با عنوان زیر در یوتیوب قابل دسترسی است:

Raymond Lotta Challenges Slavoj Zizek To Debate!

آتش

معرفی کتاب «نقد جهان اوجالان»

فصل سوم. بخش دوم

نام کتاب: نقد جهان اوجالان

نویسنده: صلاح قاضی زاده با همکاری امید بهرنگ

ناشر: انتشارات حزب کمونیست ایران

(مارکسیست لنینیست مائوئیست)

سال نشر: چاپ اول آذر ۱۳۹۵

نقد جهان اوجالان عنوان کتابی است که از سوی حزب کمونیست ایران (م ل م) منتشر شد. موضوع کتاب، نقدی همه‌جانبه از موضع کمونیستی نسبت به نظرات و خط سیاسی و ایدئولوژیک عبدالله اوجالان رهبر در حبس پ.ک.ک (حزب کارگران کردستان) است. کتاب شامل یک مقدمه و یک نتیجه‌گیری و ۸ فصل مجزا با عناوین متفاوت است. معرفی مقدمه و فصل اول و دوم کتاب را در شماره‌های پیشین آتش خواندید. در این جا به معرفی بخش دوم از فصل سوم می‌پردازیم. در شماره‌ی آینده نیز بررسی فصل سوم را پی خواهیم گرفت.

عنوان فصل سوم:

دولت و «کنفدرالیسم دموکراتیک»: نظریه تجدید ساختار وضع موجود به جای تغییر انقلابی آن

نظریه آنارشیستی دولت

اوجالان می‌گوید نظراتش در مورد دولت و بدیل دموکراتیک و ضدیت با دولت‌گرایی را بیشتر از آرای موری بوکچین آنارشیست آمریکایی اخذ کرده است. به نظر اوجالان، برای خلاصی از شر دولت، نباید دست به سرنگونی و نابودی دولت‌های بورژوازی زد بلکه صرفاً باید از دولت‌گرایی دوری گزید و با تقویت نهادها و سنت‌های دموکراتیک ذاتی و تاریخی خلق‌ها به مرور دولت را مضمحل و بلااستفاده کرد. کنفدرالیسم دموکراتیک، همان مدل دموکراسی مستقیم است که به جامعه امکان بی‌نیازی از دولت را می‌دهد. در دنیای خیالی اوجالان، دموکراسی کنفدرال در گوشه‌ای از جهان به تدریج از طریق نشان دادن محاسن و نقاط مثبت خود باعث زوال دولت می‌شود!

اما در دنیای واقعیت، مسیر زوال دولت تنها زمانی آغاز می‌شود که دولت‌های موجود، سرنگون شده و دولت‌های سوسیالیستی استقرار یابند. زیرا سوسیالیسم، کلیت دینامیک اجتماعی ظهور دولت (یعنی، تمایزات طبقاتی و حرکت این تضاد که ضرورت دولت طبقاتی را به وجود می‌آورد) را محدود کرده و به این ترتیب دولت را به سوی زوال می‌راند. مارکسیسم، برخلاف آنارشیسم و سایر درک‌های ایدئالیستی ضد دولت، برپایه‌ی کشف

واقعیت دولت، تاریخ آن و کارکردش به درستی نتیجه گرفته است که امر زوال دولت و گذار به جامعه‌ی بی‌دولت یک فرآیند مادی و تاریخی است نه یک امر اراده‌گرایانه و لحظه‌ای. بدون از بین بردن طبقات و روابط تولیدی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی برآمده از طبقات و تخصم طبقاتی، نمی‌توان دولت را نابود کرد. هدف انقلاب کمونیستی، ریشه‌کن‌سازی و زوال دولت و ایجاد جامعه‌ای بی‌نیاز از آن یعنی بی‌نیاز از سلطه و دیکتاتوری یک طبقه بر طبقات دیگر است، هدفش ایجاد جامعه‌ی بی‌طبقه و بی‌دولت یعنی کمونیسم جهانی است. تاکنون بشریت دو بار با مستقر کردن دولت‌های دیکتاتوری پرولتاریا در اتحاد شوروی سوسیالیستی (۱۹۵۶-۱۹۱۷) و چین سوسیالیستی (۱۹۷۶-۱۹۴۹) در عمل و با تمام فراز و فرودهایش نشان داده است وقتی که قدرت دولتی تحت رهبری طبقه پرولتاریا (طبقه‌ای که منافعش در محو کردن سیستم سرمایه‌داری و گذار به جامعه کمونیستی در سطح جهان است) و متحدینش و حزب پیشاهنگ کمونیست قرار بگیرد، چگونه می‌تواند به‌عنوان یک ابزار مهم در دگرگون کردن جامعه و توده‌های مردم در مسیر‌هایی از تبعیض و ستم و بهره‌کشی و استثمار عمل کند و زمینه‌های مادی و ذهنی گذار به



یک جامعه و جهان بی‌نیاز از دولت و دیکتاتوری آن را فراهم کند. اما آن‌ها صرفاً گام‌های اولیه و تجارب اولیه بودند. امروز ما کمونیست‌ها، الگوی دولت سوسیالیستی تکامل‌یافته‌تری داریم. باب آواکیان، صدر حزب کمونیست انقلابی در آمریکا بر اساس جمع‌بندی علمی از آن تجارب، الگوی طراز نوین برای دولت‌های سوسیالیستی آینده ارائه داده است.

در واقع یکی از مهم‌ترین محک‌ها برای سنجیدن ماهیت جریان‌هایی که مدعی تغییر جهان هستند، این است که دولت و نظام اقتصادی-اجتماعی که در افق دارند چه قدر از دولت‌ها و نظام‌های کنونی متفاوت است و آیا گسست رادیکالی را نمایندگی می‌کند؟ آیا الگویشان از درون جمع‌بندی تجربه‌ی جوامع سوسیالیستی پیشین که تنها دولت‌های تاریخ بشر بودند که از دولت‌های طبقاتی گسست کردند (هرچند، ابتدایی) بیرون آمده و پیشرفته‌تر از آن‌ها هست و چگونه؟ آواکیان براساس جمع‌بندی از دو تجربه انقلاب‌های سوسیالیستی در شوروی و چین، درکی به‌مراتب انقلابی‌تر از گذشته را برای «دیکتاتوری پرولتاریا» آینده ارائه می‌دهد. درکی که تداوم درک‌های گذشته است اما بسیاری از درک‌های گذشته را هم نقد کرده و کنار گذاشته و الگوی نویی از «دیکتاتوری پرولتاریا» ارائه می‌دهد که یک قدرت سیاسی دگرگون‌ساز بوده و جهت‌گیری آن محو خودش است. این درک نوین، بسیار انقلابی‌تر و محکم‌تر از درک‌های گذشته است. در این الگوی نوین، دولت دیکتاتوری پرولتاریا براساس «هسته مستحکم با

ادامه در صفحه بعد

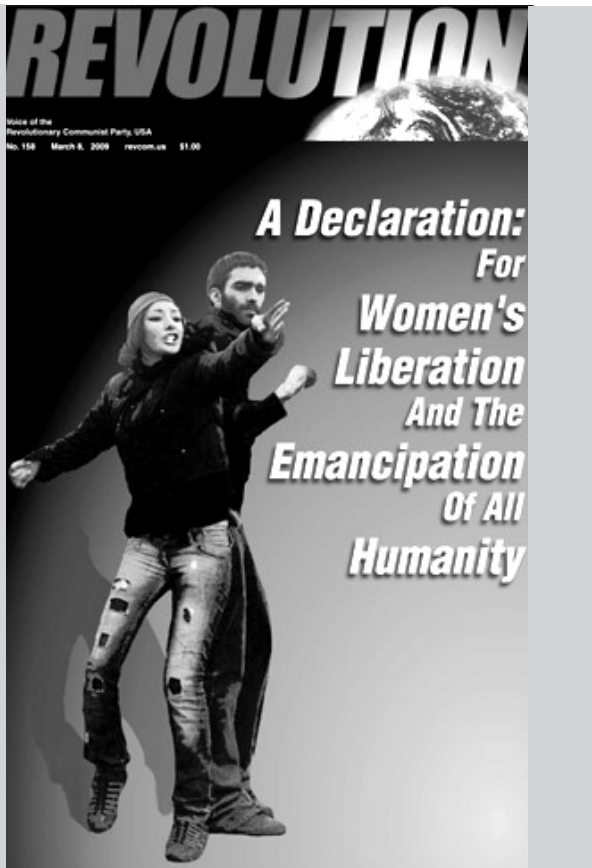
الاستیسیته بسیار» حاکمیت خواهد کرد. این به چه معنا است؟ دولت سوسیالیستی، منافع عمومی طبقه پرولتاریا را نمایندگی می‌کند اما اولاً، تنها اقلیتی از این طبقه قدرت اعمال می‌کند. ثانیاً، فقط این طبقه نیست که برای تحقق هدف کمونیسم به حرکت درمی‌آید بلکه تضادهای جامعه قشرهای وسیعی را به حول پروژهی انقلاب کمونیستی می‌کشد که از جاده‌های بسیار به همان مقصد کشیده می‌شوند. این درک، واقعیت صحنه‌ی مبارزه طبقاتی را بسیار دقیق‌تر از درک‌های گذشته بیان می‌کند. این درک نوین نشان می‌دهد چگونه می‌توان تضادهای جامعه سوسیالیستی را به موتور پیش‌روی به‌سوی کمونیسم تبدیل کرد و خود دولت سوسیالیستی نیز آماج مبارزه و تغییر است. دولت از یک طرف دیکتاتوری پرولتاریاست و از طرف دیگر در مقابل احفافات محتمل آن علیه مردم باید ساختارهای لازم تعبیه شود. از یک طرف توده‌ها باید از این دولت سوسیالیستی در مقابل کسانی که می‌خواهند آن را سرنگون کنند حفاظت کند زیرا این دولت ارزش آن را دارد که حفظ شود. از سوی دیگر خطر آن هست که ضد توده‌ها بشود و در مقابل آن سپری لازم است. این تناقضی است که از ماهیت متناقض دولت سوسیالیستی برمی‌خیزد. ماهیت جامعه سوسیالیستی در حال گذار بودن آن است. دوران گذار یعنی این‌که بشریت در حال نقل مکان به جایی دیگر، به نظام اجتماعی دیگر، به کمونیسم است. همین هدف، دولت سوسیالیستی را تبدیل به یک قدرت سیاسی دگرگون‌ساز می‌کند. با این وجود، کماکان قدرت سیاسی است. جامعه هنوز تضادها، نابرابری‌ها و لاجرم ستم‌ها و احفافات خود را دارد. بنابراین، هنوز مردم باید انقلاب کنند، حق آن را داشته باشند و دولت سوسیالیستی باید عامل و همدست انقلاب توده‌ها باشد. در جامعه سوسیالیستی مردم باید حق مخالفت و ابراز ایده‌های متفاوت را داشته باشند، حتی اگر اشتباه کنند. پلیس/ارتش نمی‌تواند ضد مردم عمل کند. باید از مردم در مقابل احفافات و ستم‌های احتمالی دولت و حزب حمایت کند. این یک دولت منحصر به فرد است. از یک طرف منافع اکثریت را باید تامین کند و از طرف دیگر خود را از بین ببرد. این دولت دربرگیرنده مقدار زیادی مخالفت و مناظره است. دولت باید وسایل زوال خود را فراهم کند و این با مبارزات بزرگ توده‌های آگاه رقم خواهد خورد. این تناقض باید در قوانین چنین دولتی و

مشخصاً قانون اساسی آن بافته شود. دولت سوسیالیستی، دولت انقلاب جهانی است. این دولت باید به مثابه نوع خاصی از دولت عمل کند. یعنی انقلاب جهانی و گذار تاریخی به کمونیسم در سطح جهانی را به جلو براند. اگر بر این پایه عمل نکند نابود خواهد شد. این نیز از تضادهای بزرگ دوران سوسیالیسم است که باید حل شود. این الگوی نوسازی‌شده به خوبی در سندی به نام «طرح پیشنهادی قانونی اساسی برای جمهوری سوسیالیستی در آمریکای شمالی» که توسط باب آواکیان نگاشته شده است بازتاب یافته است. در این سند، شکل دولت سوسیالیستی، جایگاه منافع فردی و انتخابات مشخص شده است. به‌طور مثال، شکل دولت سوسیالیستی، جمهوری است. اما نه از نوع جمهوری بورژوازی که متکی بر استثمار است. بلکه جمهوری متکی بر گسست از استثمار است. در شکل‌گیری این جمهوری، انتخابات مستقیم نیز نقش دارد. بورژوازی از انتخابات برای پوشاندن ماهیت دیکتاتوری خود، ایجاد توافق میان قشرهای مختلف بورژوا و همچنین کسب رضایت توده‌های مردم استفاده می‌کند. اما انتخابات در جامعه سوسیالیستی قرار نیست «دیکتاتوری پرولتاریا» را زیر ژست «دموکراتیک» بپوشاند و یا شانس هم به بورژوازی بدهد که نظام سرمایه‌داریش را احیا کند. انتخابات در جامعه سوسیالیستی یکی از وسایل تحرک و فعالیت سیاسی و شرکت توده‌های مردم در اداره جامعه خواهد بود. انتخابات وسیله‌ای خواهد بود برای این‌که توده‌های مردم نظر دهند و از دهان مدافعان اصلی، برنامه‌ها و استدلال‌ات آنان را بشنوند. انتخابات در ضمن یکی از اشکالی خواهد بود که دولت و حزب، دانش و شناخت خود را از پویای جامعه و گرایش‌های مردم بالا ببرند و خود را اصلاح کنند. «سند طرح پیشنهادی برای قانون اساسی» این موضوع را پنهان نمی‌کند که درصدهای انتخابات طوری تنظیم شده‌اند که هم فرآیند جدل و مناظره در جامعه را تضمین کند و هم رهبری کمونیستی را. در این سند، بر اساس جوهر و ماهیت طبقاتی/اجتماعی دولت سوسیالیستی به فرم‌ها نیز می‌پردازد و باید بپردازد و برای مطلوب جلوه دادن خود وارد میدان «دموکراسی» بورژوازی نمی‌شود و تلاش نمی‌کند محتوای طبقاتی خود را پشت فرمالیسم پنهان کند.....

ادامه فصل ۳ در شماره آینده

«آتش»

تجاوز به زنان در تلگرام



می‌توان با رندبازی و تیزبازی، سرشان کلاه گذاشت و یا با زور بر خلاف میل‌شان به هزار کار وادارشان کرد. درواقع، بردگی زنان را موجه و عادی می‌کند.

در فضای تلگرام فارسی صدها کانال از این دست ساخته شده و مطالب‌شان دست به دست بین میلیون‌ها نفر می‌چرخد. مخاطبین هم اکثر مردم عادی و خصوصاً نوجوان‌ها و جوان‌ها هستند از طبقات و اقشار مختلف جامعه. جوانان بی‌شغل و بی‌آینده و مردم خسته از هزار و یک مشکل مالی و اقتصادی و گرفتاری فردی و خانوادگی. به‌ظاهر «سرگرمی و دلخوشی ارزان و بی درد سر» اما تیزکننده چاقوی روابط اجتماعی خصمانه و خشونت‌بار اجتماعی است.

تحقیر بدن زن و حقانیت دادن به شوخی با بدن زنان و سکسوالیته زنان در تمام تاریخ و فرهنگ مردسالاری در عرف جامعه، ریشه و پیشینه قوی داشته و کانال‌های تلگرامی سکسیستی و ضد زن، عموماً این فرهنگ تحقیر و تجاوز را هر چه بیشتر به اموری روزمره و عادی تبدیل کرده‌اند. تصور کنید هر روز بیست بار مطلب کوتاهی با موضوع تحقیر سکسوالیته زن، تمسخر اندام جنسی زن یا تجاوز به زنان بخوانید و ببینید و نسل و جامعه‌ای هر روز و هر روز با خواندن و دیدن چنین اراجیفی به پوزخند و لبخند عادت

ادامه در صفحه بعد

صدها کانال تلگرامی به لشکر «فرهنگی» عادی‌سازی تجاوز به زنان پیوسته‌اند. با ظاهر «شوخی و خنده» زن را ابژه جنسی و مستحق هر رفتار کریه و جنایتکارانه نشان می‌دهند و احساسات موجه به اوباش ضد زن در جامعه تزریق می‌کنند و آنان را برای دست زدن به اذیت و آزار و تجاوز و ضرب و شتم زنان در کوچه و خیابان آماده می‌کنند. این اوباش «فرهنگی» را باید جدی گرفت و جنگی بی‌امان علیه‌شان به‌راه انداخت.

واژه «تجاوز» در این بحث، اصلاً بزرگنمایی شده و غلوآمیز نیست. مواد این کانال‌ها جوک‌های سکسی و فیلم‌های کوتاه و تصاویر مربوط به زنان تن‌فروش یا روابط شخصی لورفته افراد که اکثراً بدون موافقت زن و به‌صورت مخفی یا به اجبار گرفته شده است. محتوی و حتی عنوان این نوع کانال‌ها درواقع، وادار کردن زنان به تن دادن به رابطه جنسی از طریق اجبار و تهدید یا فریب دادن زنان است. محتوای بسیاری از جوک‌ها و هزلیات تحقیر عادت ماهانه زن، شوخی با مقوله بکارت یا بارداری ناخواسته و مشکلات زنان در برخورد با آن، لذت‌بخش جلوه دادن حس سادیستی از رنج بردن دیگری در رابطه جنسی اجباری و شکنجه‌آمیز، تحقیر همجنس‌گرایان و حتی خندیدن به کودک‌آزاری (پدوفیلی) است. زنان در اکثر جوک‌ها و هزلیات این صفحات، موجودات ابله و زودباوری هستند که

کنند. این عادی‌سازی تجاوز و آزار و به تمسخر گرفتن زنان در ابعاد عمومی و اجتماعی است. دادن مجوز برای وادار کردن زنان به سکس ناخواسته یا ریشخند کردن واکنش‌های آنان در مقابل درد یا تبعات ناشی از تجاوز است. پروردن این باور است که پس در واقعیت هم می‌توان به زنان هجوم برد و بدنشان را اشغال کرد و به تاراجش برد. ذهنی که در طول روز بارها به تحقیر زنان پوزخند می‌زند و چنین قبح تجاوز و سرکوب جنسیتی برایش ریخته است، بی‌تردید در اجرای عملی این تجاوز و سرکوب و تحقیر، با خاطری آسوده عمل خواهد کرد. مرز میان تجاوز به زنان در ذهن و تجاوز در عمل با فرهنگ رسانه‌ای سکسیستی در جامعه، بسیار سریع در حال شکسته شدن است.

پشتوانه این «لشکر فرهنگی» تجاوز در دنیای مجازی، دولت حاکم و قوانین آن و فرهنگی است که رواج می‌دهد و با پشتوانه نظام سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و نیروهای نظامی سرکوبگرش این روابط خصمانه اجتماعی را حفاظت و آبیاری می‌کند و به اوپاش زن‌ستیزی این کانال‌های «سرگرمی» به‌طور غیر مستقیم حس آزادی و افسارگسیختگی فاشیستی می‌دهد.

دو عنصر تحقیر بدن زن و تأکید به تجاوز به زنان، اتفاقاً از مشخصات ایدئولوژی و اخلاقیات دینی مورد تبلیغ و دفاع جمهوری اسلامی هم هستند. تحقیر بدن زن و نگاه کردن به زنان به‌عنوان کشتگاه‌های مردان^۱ و سفره‌های ضیافت و سورچرانی آلت‌های مردانه، از عناصر روابط اجتماعی و فرهنگ بردگی زنان در اسلام هستند. تمام شریعت و اخلاقیات اسلامی در مورد زنان، حاوی تمکین کردن زن از مرد در رابطه جنسی و تسلیم بودن در مقابل تمایلات و فانتزی‌های سکسی مردان و اراده آن‌ها است. این نکت در فقه اسلامی و به‌طور مشخص در فقه شیعی مورد حمایت جمهوری اسلامی به مرحله صادر کردن مجوز برای تجاوز حتی به دختران شیرخواره و خردسال هم می‌رسد.^۲ آیا کانال‌های سکسیستی نمی‌توانند از این استفراغ مجسم و از این تعفن اسلامی-الهی هم برای خندانیدن مردم خسته از تحقیر و سرکوب جمهوری اسلامی، استفاده کنند؟!

به جوک‌های سکسیستی و ضد زن نباید خندید. آن‌ها را نباید دست و دست و تبلیغ کرد. بدن زن، جولانگاه هرزگویی‌های ارزان‌مایه و هر و کراهی و قیحانه نیست. هر سطحی از خندیدن به این هزلیات و هر مقدار از پخش کردن‌شان، همدستی با فرهنگ نرنه، غصیب‌محور و زن‌ستیزانه‌ای است که در تمام دولت‌های سرمایه‌داری از جمهوری اسلامی تا آمریکای دونالد ترامپ رایج است و از سایت‌های

پورنوگرافی تا کوچه‌های تن‌فروشی و کانال‌های جوک در فضای مجازی گسترش می‌یابد. مبارزه با این فرهنگ به‌غایت ضد مردمی و ارزش‌های زن‌ستیزانه، بخشی از مبارزه با مردم و تفکرات غلط و باورها و عادت‌های کهنه و عقب‌مانده‌شان است که با پشتوانه این باورها، می‌توانند انسان دیگری را تکه‌تکه کنند و یک لیوان آب خنک هم رویش بخورند. جامعه‌ای که چنین راحت با خنده و دل خوش، تجاوز به زنان و تحقیر زنان را در سطح عمومی تبلیغ می‌کند و به این رذالت تن می‌دهد، پتانسیل تن دادن به هرگونه تبعیض و تحقیر و جنایت‌های دیگر هم دارد.

تجاوز، یک عمل خشونت‌بار موحش و خفت‌بار است که به جسم و روح زن، زخمی التیام‌ناپذیر وارد می‌کند و یکی از شایع‌ترین و تخریب‌کننده‌ترین اعمال خشونت علیه زنان است. چطور می‌شود شوخی تجاوز به نیمی از جمعیت بشر که مونت به دنیا می‌آیند را تحمل کرد؟ هیچ زن و مردی که سرش به تنش می‌آرزد آن را تحمل نمی‌کند چه برسد به آن‌که با آن «حال» کند. این فرهنگ تجاوز تلگرامی باید با تهاجم بی‌امان روبه‌رو شود. به کسانی که استفراغ این‌ها را لیس می‌زنند و مطالب‌شان را شر می‌کنند باید نهیب زد. خلاقیت‌های هنری و تبلیغی علیه این فرهنگ مستهجن باید شکوفا شود. آن‌چه باید مایه مزاح و سرگرمی شود، گیر کردن این جماعت در ابریزگاه افکار کهنه و روابط اجتماعی کهنه است. غلت زدن در کنافات مردسالارانه باید مایه جوک بشود و همه به این عقب‌ماندگی بختند و کلیدواژه‌ها و جوک‌هایی علیه این لشکریان زن‌ستیز ساخته شود که تبدیل به سلاح زبانی زنان و مردان درست و حسابی جامعه شود. بدون شک به وجود آمدن چنین کانال‌هایی واقعا سرگرم‌کننده خواهد بود. آن‌ها که با تغذیه از این فاضلاب فرهنگی سرگرم می‌شوند به زندگی در این جامعه متعفن از تمایز و تبعیض و ستم و استثمار عادت کرده‌اند. اما بهتر است بدانند که در مقابل ما ایستاده‌اند: در مقابل زنان و مردانی که این جامعه متعفن را شایسته زیستن انسان نمی‌دانند و مصممانه هر مانعی را برای گذر از آن به‌سمت جامعه‌ای که هیچ‌کس بر هیچ‌کس امتیازی نداشته باشد برخواهند داشت. ■

حسام سیه سرائی

پانوشت:

۱. «باشه ولی یواش»، «سریع بکش بیرون»، «جون چه تنگه»، «تریزی تو»، «زیر دلش درد می‌کنه»، «می‌خوری یا می‌کنی تو». به‌طور مثال، کانال «عاشقان ۸۵» سایز پستان زنان را موضوع هرزگویی می‌کند و...
۲. سوره بقره آیه ۲۲۳
۳. خمینی، روح‌الله. تحریر الوسیله. کتاب آداب نکاح. مسئله ۱۲

واقعیت کمونیسم چیست؟

کمون پاریس

تا انقلاب فرهنگی پرولتاریایی در چین

شرح مختصر شورش ده‌ها میلیون نفر در ژانویه ۱۹۶۷ در شهر شانگهای علیه «رهروان سرمایه‌داری» در حزب کمونیست چین را در شماره ۶۳ نشریه آتش خواندید. هنگامی که در سال ۱۹۷۶ پس از مرگ مائوتسه دون، رهروان سرمایه‌داری طی یک کودتای نظامی دولت سوسیالیستی را سرنگون کردند، برای تحکیم قدرت خود در سراسر چین دست به سرکوب امنیتی و دستگیری و اعدام مائوئیست‌ها زدند. در این میان، انقلابیون شانگهای مشمول سرکوب ویژه و بی‌رحمانه شدند. چان چون چیائو، رهبر شورش ژانویه، از تنوریسین‌های برجسته حزب کمونیست چین و یکی از رهبران اصلی «انقلاب فرهنگی پرولتری» همراه با دیگر اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست چین که از پیروان مائوتسه‌دون بودند (چیان چین و دو نفر دیگر) دستگیر شدند. بورژوازی نام اینان را «باند ۴ نفره» گذاشت. پس از این دستگیری، سرکوب توده‌ای حریق‌وار گسترش یافت و چند سال به طور منظم پیش برده شد.

سرکوب نظامی و امنیتی با کارزار ایدئولوژیک همراه بود. دولت، توده‌های مردم را بر می‌انگیخت تا به رهبران کمونیست به عنوان «متجاوزین خارجی» به ویژه «شیاطین ژاپنی» و مامورین رژیم گومیندان نگاه کنند و طرفداران مائوئیست‌ها را لو دهند. پژوهشگر چینی، هون شن ژیان که تز دکتری خود را با عنوان **کمون پاریس در شانگهای** تحت نظر میشل هاردت و فردریک جیمسون نگاشته‌است بر مبنای اسناد و شواهدی که با تلاش زیاد به دست آورده می‌نویسد: «تقریباً همه شورش‌گران مائوئیست که شمارشان به ده‌ها میلیون نفر می‌رسید بازداشت و بی‌رحمانه سرکوب شدند. به طور مثال در استان ژه‌ژیان در فاصله سال‌های ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۰ کلیه نمایندگان در همه سطوح رهبری، در تشکلات توده‌ای، ارتش یا در صفوف کادرهای بالای حزب و فعالین پایه در تیم‌های تولیدی روستایی در تیررس قرار گرفته و سرکوب شدند. شمار فعالین انقلاب فرهنگی که در این استان مجازات شدند به بیش از ۴ میلیون نفر رسید. ... برای اینکه تأثیرات جنبش سرکوب شورش‌گران انقلاب

فرهنگی را تکان دهنده‌تر کنند، در مناطق مختلف علیه «باندهای ۴ نفره کوچک» جرم‌تراشی کردند. از میان شورشیان محلی به طور نمادین «باندهای ۴ نفره کوچک» را انتخاب می‌کردند: ۴ نفر با همان ترکیب «باند ۴ نفره» اصلی (یک زن و سه مرد). سپس آنان را در محل می‌چرخاندند و در بسیاری موارد پس از چرخاندن این «باندهای ۴ نفره کوچک» تحت اسکورت نظامی آنان را به محل اعدام برده و تیرباران می‌کردند. ... در واقع هدف، تیرباران خود انقلاب فرهنگی و مائوتسه‌دون بود. در ابتدا «باند ۴ نفره» را متهم به ضدیت با مائوتسه‌دون و انقلاب فرهنگی کردند تا ماهیت کودتای خود را وارونه جلوه دهند. به جای این که جسد مائو را بنا به خواست خودش بسوزانند، وی را مومیایی کردند تا نمادی باشد برای مومیایی کردن آرمان او. در همان حال، همانطور که هون شن ژیان می‌نویسد: «هزاران مجسمه مائو که در دوران انقلاب فرهنگی برپاشده بودند نابود و دفن شدند و این کار معمولاً شبانه و مخفیانه انجام شد.»

اما قصد این کارزار دفن مجسمه نبود. بلکه هدفش، دفن یک الگوی متفاوت اجتماعی و اندیشه‌های مربوط به آن بود. هون شن ژیان می‌نویسد: «تمام آثار هنری مدل که در دروان انقلاب فرهنگی ساخته شده بودند ممنوع شدند. کتاب‌ها و اسناد انقلاب فرهنگی هم دچار همین سرنوشت شدند. در ۶ ژانویه ۱۹۷۷ رژیم هواکوفن دستور داد کلیه کتاب‌هایی که ربطی با «باند ۴ نفره» و پیروانشان دارند سوزانده شوند. هدف از این کار پاک کردن هر نوع رد پای آن دوران بود. این دستور شامل محدودیت در مورد انتشارات مربوط به انقلاب فرهنگی نیز بود. کلیه آثار تئوریک، تاریخی، سیاسی و انتشارات مربوط به اپرای مدل در دوران انقلاب فرهنگی باید از میان می‌رفتند. موج سوزاندن کتاب‌های انقلاب فرهنگی در سراسر چین به راه افتاد. ... کتاب‌دار کتابخانه دانشگاه فودان در شانگهای خاطرات واضحی از این کتاب‌سوزان دارد: در بهار سال ۱۹۷۷ دستور رسید باید کلیه اسناد مربوط به انقلاب فرهنگی را دور بریزیم. همه واحدهای کاری باید اسنادشان را تحویل می‌دادند و

ادامه در صفحه بعد

کلکسیون خود را نابود می‌کردند ... تریلی‌های کارخانه کاغذ در بیرون دانشگاه پارک کردند. از ساعت ۹ صبح تا سه بعدازظهر گونی گونی اسناد انقلاب فرهنگی را از پنجره به بیرون پرتاب می‌کردیم تا جمع کنند. دو سوم کلکسیون کتابخانه تمام شد. گرسنه بودیم و واقعا نمی‌خواستیم این کار را بکنیم چون احساس می‌کردیم این اسناد مهم هستند و لازم است حفظ شوند. من از پنجره به علامت تمام شدن اسناد، دست تکان دادم. یک سوم از کلکسیون دانشگاه را نگاه داشتیم...»

مشابه این کارزار در سراسر چین از جمله در روستاها پیش برده شد. این کارزار یک جنایت علیه بشریت بود زیرا بی‌سابقه‌ترین تجربه تاریخ بشر در ساختن دنیایی دیگر را دفن می‌کرد. در واقع آینده را دفن می‌کرد. تجربه‌ای را دفن می‌کرد که بر نابودی شکاف فقر و ثروت، نابودی مالکیت خصوصی، نابودی تمایزات طبقاتی، نابودی تمایز میان زن و مرد، میان ملل مختلف بنا شده بود. ممنوع کردن اندیشهٔ کمونیستی، پیش‌درآمدِ از بین بردن کلیهٔ نهادهای اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و انترناسیونالیستی سوسیالیستی و احیای سرمایه داری در چین بود.

امروز، صدها میلیون چینی در شهرک‌های مهاجرنشین زندگی می‌کنند و روزانه ۱۲ ساعت و گاه تا ۱۶ ساعت کار می‌کنند تا بقای خانوادهٔ خود را که در شهرها و روستاهای دور دست زندگی می‌کنند تامین کنند و گاه تا دو سال امکان دیدار با خانواده‌هایشان را ندارند. بله چین تبدیل به «قدرتی جهانی» شده است که در «دریای جنوب» زیردریایی‌های هسته‌ای آمریکا را به چالش می‌کشد. اما برای چه و برای چه؟ برای گسترش قدرت یک اقلیت انکل سرمایه‌دار و دولت آنها که نام «کمونیسم» را غصب کرده و از آن برای گیج کردن مردم بهره می‌برند. سالانه هزاران تظاهرات و اعتصاب شهرها و روستاهای چین را فرا می‌گیرد. توده‌های مردمی که در دوران سوسیالیسم از بهداشت رایگان برخوردار بودند و «پزشکان پابرهنه» تا دور افتاده‌ترین نقاط چین را پوشش می‌دادند، اصلا روی پزشک را نمی‌بینند. کودکانی که هرگز از تحصیل محروم نبودند امروز مجبور به کار هستند. در دوران سوسیالیسم، درصد یا نرخ مرگ و میر کودکان در شهر شانگهای کمتر از مرگ و میر کودکان شهر نیویورک بود. قوانین مربوط به جرائم مرتبا کاهش می‌یافت (بر خلاف تمام کشورهای جهان) و کار به جایی رسید که

دروازه‌های زندان‌ها همیشه باز بود تا مجرمین که دوران محکومیت خود را می‌گذرانند هر زمان که خواستند رفت و آمد کنند. مردم شهرهای چند میلیونی هوای تازه تنفس می‌کردند. در کشور هشت صد میلیون نفری (۱۰ برابر ایران) کسی شب با شکم گرسنه سر بر بالین نمی‌گذاشت و هیچ کس برهنه و بی‌کفش و محروم از مدرسه و بهداشت نبود. همهٔ این دستاوردها در کشوری به دست آمد که قبل از انقلاب دهقانانش برگ درخت می‌خوردند. امروز چنین چیزهایی را حتا در خیال نمی‌توان تصور کرد. این قهقرای هولناک نتیجهٔ شعار دن‌سیائوپین است که پس از کودتای رویزیونیستی و سرکوب کمونیست‌ها و احیای سرمایه‌داری اعلام کرد: «ثروتمند شدن شکوهمند است». جهان‌بینی «خدمت به خود» جای جهان‌بینی و شعار سوسیالیستی «خدمت به مردم» را گرفت. این‌ها ادعا می‌کنند با احیای سرمایه‌داری، توانسته‌اند چند صد میلیون چینی را از فقر بیرون بکشند. اما این کار را با ایجاد جامعه‌ای بی‌رحم انجام داده‌اند که دارای خشن‌ترین نوع روابط کالایی است. بر تعداد میلیونرها و میلیاردرها اضافه شده است اما در مقابل صدها میلیون نفر به شرایط وحشتناک فقر بازگشته‌اند. مانو هشدار می‌داد که چین باید در جادهٔ سوسیالیسم بماند و تمام مردم را به طور نسبتا موزون، گام به گام از سطح پایین رفاه به بالا بکشد. او هشدار داد هدف «سریع ثروتمند شدن» و «مدرن و قدرتمند شدن» چین، مطمئنا قشری از بورژواهای انگل و قشر ممتازی از خرده بورژواها را به وجود آورده و یوغ فقر و فلاکت را بر گردن اکثریت خواهد انداخت. تمام پیش‌بینی‌های مانوتسه‌دون درست از آب درآمد و علتش آن است که او درک عمیقی از منطق و دینامیک‌های سرمایه‌داری داشت.

آنها سرمایه‌داری را احیاء کردند و بی‌رحمانه انقلابیون کمونیست را که با این روند ضدیت می‌ورزیدند سرکوب کردند. این اتفاق مسایل بزرگی را برای کمونیست‌های جهان طرح کرد. باب آواکیان می‌گوید، «برای درک اتفاقی که افتاده بود باید کاری انجام می‌شد و این کار باید ادامه می‌یافت تا با تضادهایی که در جهان با آن‌ها مواجهیم دست و پنجه نرم کنیم. هدف از دست و پنجه نرم کردن با تضادهایی که مقابلمان هست به طور مجرد این نیست که می‌خواهیم مرحله نوبنی از کمونیسم را پیش بیاوریم بلکه این است که دشواری‌های عمیق و واقعی مقابل ضرورت عظیم به ثمر رساندن انقلاب را حل کنیم - منظور انقلابی

است که مورد نیاز است و گشاینده راه رهایی توده‌ها و گذر از این جهان دیوانه که توده‌های مردم را در زنجیر اسارت گرفته است و واقعیت این است که نتیجه‌ی این کار یک جهش کیفی بود. یک سنتز نوین در فرآیند تکامل کمونیسم.» (کمونیسم نوین)

یکی از شاخص‌های تأسفاتبار در جنبش «چپ» بحث‌های تکراری حول شکل حکومتی است: «حکومت شورایی» یا «حکومت شورایی کارگری» یا «کمون». فیتش سازی از فرم حتا بسیاری از جریان‌های مدعی انقلاب سوسیالیستی را در یک دور باطل گرفتار کرده‌است و به جرات می‌توان گفت که هیچ یک از صاحبان این یا آن نظر فرمیک یک بررسی دقیق از کمون پاریس یا از شوراها در اتحاد شوروی ندارند و جملگی در جهل و نادانی شدید در مورد درس‌های انقلاب چین (به‌ویژه «انقلاب در انقلاب» یا «انقلاب فرهنگی پرولتاریایی») به سر می‌برند در حالی که چین سوسیالیستی در همان یک ربع قرن عمر خود، پیشرفته‌ترین محتوا و فرم‌های قدرت سیاسی توده‌های سابقا تحت ستم و استثمار را به‌ظهور رساند که آنان را در ریشه کن کردن ستم و استثمار توانمند می‌کرد. برخی از نادان‌ترین «چپ‌ها» با احکام یک جمله‌ای مانند این که «چین هیچ وقت سوسیالیستی نبود چون مانو با نیروی دهقانان به قدرت رسید» در بهتان زدن به این تجربهٔ رهایی‌بخش کمونیستی بی‌تظیر، همدست بورژوازی بین‌المللی می‌شوند. درحالی‌که در راه تغییر انقلابی هیچ تاریخی مهم‌تر از این تاریخ نیست. کل این تاریخ واقعی با درس‌های مثبت و منفی و درس‌گیری از آنها در سنتز نوین آواکیان فشرده شده‌است. کتاب «تاریخ واقعی کمونیسم» نوشتهٔ ری‌موند لوتا را در کتابخانه هر دانش‌آموز و دانشجو و زن و مردی که دغدغهٔ خلاص شدن اکثریت مردم جهان از مهلکهٔ وضع موجود را دارد، باید یافت.

نظام سوسیالیستی یعنی توده‌هایی که سابقا محکوم و تحت ستم و استثمار بودند تبدیل به گردانندگان آگاه یک نظام اجتماعی نوین که بر استثمار و ستم بنا نشده است بشوند. اما دشواری در آن جاست که سوسیالیسم نظامی است که از سرمایه‌داری گسست کرده و هنوز به کمونیسم نرسیده و در حال گذشتن از یک دوره گذار است و در این دوره اجبارا باید از ابزار و نهادهایی استفاده کند که خود این ابزار و نهادها محصول جامعهٔ طبقاتی هستند. مانند نهاد دولت و رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست و ارتش برای حفاظت از این دولت در مقابل امپریالیست‌ها.

این‌ها درس‌های مهم انقلاب فرهنگی پرولتری در چین سوسیالیستی و تجربه کمون شانگهای هستند. اما هیچ تحلیل جدی‌ای نمی‌تواند این واقعیت را نادیده بگیرد که «انقلاب فرهنگی پرولتری» و تشکلات انقلابی توده‌ای که از دل آن انقلاب برآمدند نهایتا نتوانستند در برابر تهاجم رهروان سرمایه‌داری ایستادگی کنند. پس باید آموخت: هیچ ساختار یا شکل سیاسی وجود ندارد که ذاتا در برابر انحطاط بورژوایی نفوذ ناپذیر باشد. شکل کمون، شورا (با لقب کارگری یا بدون آن)، کمیته انقلابی و حتا حزب پیشاهنگ کمونیستی، همگی می‌توانند به ابزار سرکوب تحت روابط تولیدی و اجتماعی بورژوایی تبدیل شوند. پس، مسألهٔ عمده آن خط سیاسی و ایدئولوژیک است که در جایگاه رهبری ساختارها، نهادها، واحدهای پایه و از همه تعیین کننده‌تر در رهبری حزب پیشاهنگ کمونیست قرار می‌گیرد. شکل یا فرم باید به بهترین وجه به این محتوا و پیشرفت این فرآیند خدمت کنند و به وظیفهٔ آگاه کردن توده‌ها نسبت به هدف و طریق رسیدن به آن، به حفظ قدرت در دست توده‌ها، به توانمند کردن آنان در تعمیق فرآیند محو کلیهٔ تمایزات طبقاتی، کلیهٔ روابط تولیدی که به تمایزات طبقاتی منجر می‌شود، کلیهٔ روابط اجتماعی ستمگرانه که از این روابط و تمایزات بر می‌خیزند و کلیهٔ افکار کهنهٔ منطبق بر روابط کهنهٔ اقتصادی و اجتماعی بینجامد و به پیشرفت انقلاب کمونیستی جهانی خدمت کند. ■

«آتش»

پانوشت:

۱. رژیم‌ی که در سال ۱۹۴۹ توسط انقلاب چین سرنگون و بر خاکستر آن دولت سوسیالیستی چین بنا شد.

۲. The Paris Commune in Shanghai: the Masses, the State, and Dynamics of "Continuous Revolution" By: Hongsheng Jiang ۲۰۱۰

۳. Zhejiang province

۴. هواکوفن، اولین صدر حزب کمونیست چین پس از مرگ مانو بود که کارزار سرکوب مانوئیست‌ها را تحت این عنوان پیش برد که اینها «ضد انقلاب فرهنگی و مانو» هستند. همین مساله بسیاری را در مورد ماهیت واقعی کودتای سرمایه داری گیج کرد. تنها پس از تحکیم رژیم کودتا بود که دن سیائوپین، فردی که به عنوان رهرو سرمایه داری در دوره انقلاب فرهنگی افشا شده بود از پشت صحنه به جلو آمد.

جشنواره‌ی فیلم فجر، نمایشگاه حاکمیت

امضا هم، ساختار اجتماعی، پدر را به خرید گوشت آلوده‌ی ارزان مجبور می‌سازد. ساختار طبقاتی جامعه و اساس سودمحوری، کارگر مرغداری را به فروش لاشه‌ی مرغ و بازی با جان انسان‌ها سوق می‌دهد.

فیلم "یک روز بخصوص" که مبارزه‌ی روزنامه‌نگاری با منشأ فساد دارو را به تصویر می‌کشد و در نهایت او را در دام همان مافیای قرار داده و با تلنگر وجدان او را از اشتباه رها کنید، مورد دیگری است که مشکلات اجتماعی را در اخلاقیات و رفتار افراد خلاصه می‌کند.

فیلم "سد معبر" خشونت سیستماتیک مأموران شهرداری علیه دستفروشان را به خطاهای فردی مأموران شهرداری و بی‌اخلاقی این افراد تقلیل می‌دهد.

در مجموع، فیلم‌های پذیرفته‌شده در جشنواره‌ی فیلم فجر امسال در دو چیز مشترک هستند. اول این‌که همه‌ی آن‌ها از سد هیأت انتخاب کننده‌ی فیلم‌ها عبور کردند و دوم این‌که همه‌ی آن‌ها در پشت فیلم خود به تماشایان القا نمودند که رهایی شما در گرو اخلاقیات خود شماست. خودتان آدم باشید هیچ مشکلی نیست. در نهایت هم هر کدام بنابر میزان موفقیت در تأثیر بر اذهان عمومی، جایزه گرفتند.

در تمام طول تاریخ، رسانه ابزار دست قدرت برای اعمال ایدئولوژی مسلط بر اذهان عمومی بوده‌است. از آن‌رو که دولت‌ها ابزار تحمیل طبقه‌ی حاکم هستند، ایدئولوژی این طبقه را در آثار خود به‌نمایش درمی‌آورند. در تمام فیلم‌هایی که در بالا گفتیم، طبقه‌ی فرودست در مقابل طبقه‌ی فرادست نمایش داده شده است اما در هیچ‌کدام، ساختار اقتصادی جامعه به‌عنوان ریشه‌ی اصلی فلاکت افراد نمایش داده نشد بلکه بی‌اخلاقی را منشأ شکل‌گیری مشکلات اجتماعی نشان دادند. درست است که بی‌اخلاقی بخشی از روتینای ساختار مبتنی بر سود است اما سازندگان این آثار با هدف تقلیل دادن راه حل به فعالیت اخلاقی و رفرمیستی پیش می‌روند. تنها در شرایطی آثار هنری واقعیت جامعه را برای تماشایان این آثار نمایش خواهد داد که این آثار تعهدی به ساختار حاکم نداشته باشند و تنها در نشان دادن حقایق آن‌گونه که هست تلاش کنند. ■

نسیم ستوده

ابراهیم ایرج‌زاد یکی از این فیلم‌ها با نامزدی در ۱۳ بخش رکورددار کل فیلم‌های بخش مسابقه برای دریافت سیمرغ‌های بلورین شد، در رقابت‌های نهایی تنها دو سیمرغ به‌دست آورد. در بخش اهدای جوایز، فیلم‌هایی چون "بدون تاریخ، بدون امضا"، "پشت دیوار دودی"، "ویلاهای"، "فزاری"، "تابستان داغ"، "رگ خواب"، "یک روز بخصوص" و "نگار" هم در بخش‌های مختلف، برنده‌ی سیمرغ بلورین شدند.

«ماجرای نیمروز» داستان تقلای یک گروه اطلاعاتی متشکل از چند جوان دو آتشی است که هرکدام به سبک خودشان دارند همه زورشان را می‌زنند تا جمهوری اسلامی متزلزل را حفظ کنند. در این فیلم، هدف اصلی پرداختن به سازمان مجاهدین خلق است و به‌سفرارش حاکمیت ساخته شده است.

«بدون تاریخ، بدون امضا» داستان پزشکی است که به‌طور ناگهانی در هنگام رانندگی با خانواده‌ی بسیار فقیری که موتورسوار بودند، تصادف می‌کند و مرگ فرزند خانواده، چند روز پس از تصادف، زندگی و وجدان پزشک را با خانواده‌ی فقیر درهم می‌آمیزد. آن‌چه در این فیلم هدف اصلی به‌نظر می‌آید، محوریت اخلاق است. دلیل اصلی از دست رفتن کودک خانواده از بی‌اخلاقی یک فرد سودجو یا یک پزشک محافظه‌کار نشان داده می‌شود. اما اصل و اساس تمامی مشکلات جامعه از ساختار و روابط اجتماعی شکل گرفته در گذر سالهاست. نگاه فردی به مصائب اجتماعی روند عمومی تمامی فیلم‌نامه‌هایی است که در سال‌های اخیر به نمایش درمی‌آیند. شاهکار سال گذشته یعنی فیلم ابد و یک روز در خودخواهی برادر خانواده خلاصه شد. این در صورتی است که محیط آغشته از مواد مخدر که آن خانواده در آن به‌سر می‌بردند و ساختار سودمحوری که اساس جامعه را تشکیل می‌داد، باید هدف قرار می‌گرفت. در فیلم بدون تاریخ بدون

تصمیم، گفته است: «دیگر هیچ فیلم سینمایی را نمی‌سازم که خانم‌ها در آن روسری به سر داشته باشند؛ چه در خلوت خودشان چه در مقابل محارم». تازه‌ترین ساخته‌ی تهمینه میلانی، "ملی و راه‌های نرفته‌اش" که به موضوع خشونت خانگی می‌پردازد نیز برای شرکت در بخش مسابقه‌ی جشنواره پذیرفته نشد. به‌دنبال این اخبار در رسانه‌ها آمده بود که وزیر ارشاد روز سی‌ام دی ماه برای دیدار با برخی مراجع تقلید به قم سفر کرده و در ملاقات با آیت‌الله ناصر مکارم شیرازی گفته است که ۱۰ فیلم با "مضامین فمینیستی و نامناسب" از جشنواره‌ی امسال حذف شده‌اند.

در تاریخ ۱۹ بهمن، پس از اعلام نام نامزدها، محسن نصرالهی و مسعود سلامی که برای طراحی صحنه‌ی فیلم "بدون تاریخ، بدون امضا" و فیلم‌برداری فیلم "گشت ۲" در این فهرست قرار داشتند، انصراف دادند. آن‌ها در نامه‌ای به دبیر جشنواره علت اصلی انصراف خود را نادیده گرفته‌شدن فیلم "خفه‌گی" عنوان کردند و نوشتند: «به‌دلیل نادیده گرفتن و چشم بستن بر روی فیلمی که همه‌ی عوامل آن در نطفه دچار "خفه‌گی" شدند و در هیچ بخشی لایق حتی کاندیدا بودن هم نبودند، بدین‌وسیله انصراف خود را از بخش داوری جشنواره اعلام می‌داریم.»

جشنواره چگونه بود؟

سی و پنجمین جشنواره‌ی فیلم فجر از ابتدا تا انتها متفاوت از همیشه برگزار شد. پیش‌فروش بلیط‌ها در سامانه‌ای ارائه شد که در ۵ روز مهلت خرید بلیط، سه روز را در حالت نقص فنی به‌سربرده و از دسترس خارج بود. تاریخ برگزاری جشنواره به‌دلیل مصادف شدن اختتامیه با روز شهادت، زودتر از روز معمول تعیین شد. فیلم‌های راه‌یافته به جشنواره نسبت به سال‌های گذشته ضعیف بوده و کیفیت جشنواره به‌طور کلی پایین بود. در نهایت نیز فیلم سفارشی‌ساز "ماجرای نیمروز" ساخته‌ی محمود رضوی و کارگردانی محمد حسین مهدویان فیلم برتر معرفی شد ولی فیلم "تابستان داغ" به کارگردانی

جشنواره‌ی فیلم فجر به‌عنوان مهم‌ترین رویداد سینمایی در ایران، جایگزینی شد برای جشنواره‌ی بین‌المللی فیلم تهران که با حمایت فرح پهلوی شکل گرفت. این جشنواره بعد از انقلاب ۵۷، تعطیل شد و بعد از ۴ سال، نخستین دوره‌ی آن تحت عنوان جشنواره‌ی فیلم فجر، از ۱۲ تا ۲۲ بهمن ماه سال ۱۳۶۱ برگزار شد. با گذشت زمان بخش‌های گوناگونی، مثل فیلم مستند، فیلم کوتاه، بخش بین‌الملل، سینما حقیقت و نگاه نو (فیلم اولی‌ها) به بخش‌های جشنواره اضافه شد. امسال شاهد برگزاری سی‌وپنجمین دوره‌ی این جشنواره‌ها بودیم که یکی از پرحاشیه‌ترین دوره‌های آن بود. چند روز مانده به گشایش جشنواره، ۴ هنرمند زندانی از اوین طی نامه‌ای، به "سکوت" هنرمندان داخل کشور در برابر احکام قضایی و سرنوشت هنری‌شان اعتراض کردند. ابراز خشنودی روزنامه‌ی کیهان، به‌عنوان بلندگوی اصول‌گرایان از کار هیئت انتخاب، دخالت حاکمیت در گزینش و رد کردن فیلم‌ها را ثابت کرد. روزنامه‌ی کیهان همچنین از این‌که فیلم "لرد"، ساخته‌ی محمد رسول‌اف برای بخش مسابقه پذیرفته نشد، ابراز خوشحالی کرد و دبیر جشنواره با اشاره به برگزاری انتخابات ریاست جمهوری و شورای شهر، سال ۹۶ را "سال حساسی" خوانده و تأکید کرد، «نباید اجازه بدهیم از فضاها و برنامه‌های هنری سوءاستفاده‌ی سیاسی شود». این ادعا در شرایطی است که مراسم اختتامیه‌ی جشنواره ایران‌که شاهد غیبت بزرگان سینمای ایران بود اما فردی چون جواد ظریف از اعضای هیئت دولت را در کنار خود داشت و نمایش‌های هدفمندی را نیز پیش برد.

فیلم‌های حذف شده و اعتراض‌ها

قبل از شروع به‌کار جشنواره، تعدادی از فیلم‌ها برای شرکت در مسابقه پذیرفته نشدند در میان این فیلم‌ها، "کاناپه" تازه‌ترین ساخته‌ی کیانوش عیاری، از آثاری است که به گفته‌ی دبیر جشنواره «به دلیل مسائل ممیزی مورد بررسی قرار نگرفت» و عیاری ضمن غیرمنتظره ندیدن این

شما را به همکاری دعوت می‌کنم:

با تهیه گزارش و مصاحبه، فرستادن تجارب مستقیم و حکایت رنج‌ها، با اظهار نظر نقادانه و پیشنهاد، با ارسال طرح و عکس و آثار هنری نگارشی. به پخش «آتش» به وسیع‌ترین شکل ممکن و به شیوه‌های مناسب کمک کنید.

email: atash1917@gmail.com

weblog: n-atah.blogspot.com